



## هزار نکته باریک

سید عبدالرضا موسوی طبری

[۱۱]

### یارکشی یا یارکشی؟

حضرت مولانا جلال‌الدین محمد بلخی می‌فرماید:  
باز نگار می‌کشد چون شتران مه‌ار من  
یارکشیست کار او یارکشیست کار من

(کلیات شمس، ج ۴، ص ۱۲۳)

در چاپ مرحوم فروزانفر بر روی حرف کاف «کشیست» اول، ضمّه، و بر روی حرف کاف «کشیست» دوم، فتحه گذاشته شده است. اما به نظر می‌رسد قرائت دیگری هم از این مصرع می‌توان داشت، اعنی هر دو کاف را مفتوح یا مکسور بخوانیم. چرا که مصرع اول خود مؤید این قرائت است. می‌گوید باز نگار می‌کشد، و نه می‌کشد، پس او یارکش است نه یارکش. علاوه بر این، آگاهی از شأن نزول این غزل ما را در قرائت صحیح آن یاری می‌رساند.

فخرالدین علی صفی (فرزند کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی معروف) در کتاب ارجمند لطائف الطوائف می‌نویسد:  
در اخبار آمده که روزی امام حسن علیه‌السلام در طفلی حضرت رسول را صلی‌الله علیه و آله گفت: ای جدّ بزرگوار! می‌خواهم که بر اشتری سوار شوم و هر طرف برانم. حضرت فرمود: چون باشد اگر من شتر تو شوم؟ امام حسن گفت: بغایت نیکو باشد. پس حضرت وی را بر دوش مبارک خود نشانیده، ازین گوشه حجره بدان گوشه می‌رفت و وقت آن حضرت بغایت خوش گشته بود. در آن حال حضرت امام حسن

(ع) گفت: ای جدّ بزرگوار شتران را مه‌ار باشد و شتر من مه‌ار ندارد. حضرت دو گیسوی مشکبار بدست وی داد و فرمود: که این موی‌ها مه‌ار تو باشد. پس امام حسن هر دو گیسوی آن حضرت به‌دست گرفت و حضرت رسول (ص) را کیفیت حال زیاده گشت. باز امام حسن گفت: ای جدّ بزرگوار! شتران آواز برآرند و عف کنند و شتر من عف نمی‌کند. حضرت را ازین سخن کیفیتی عظیم روی نموده، آواز برداشت و عف کرد. درین وقت جبرئیل از سدره‌المنتهی خود را به حجره طاهره آن حضرت رسانید و گفت: یا رسول‌الله! زبان نگاه دار که به یک عف گفتن تو درهای رحمت الهی وا شد و لجه‌های مغفرت نامتناهی به جوش آمده، موج به‌اوج رسانید و به‌عزت ربّ‌العزّه که اگر یک بار دیگر عف کنی خلق اولین و آخرین از عذاب خلاص یابند و طبقات هفتگانه دوزخ ابدالابدین خالی ماند. مولانا جلال‌الدین رومی قدّس سرّه درین معنی فرمودست:

باز نگار می‌کشد چون شتران مه‌ار من  
یارکشیست کار او یارکشیست کار من  
اشتر مست او منم خارپرست او منم  
گاه کشد مه‌ار من گاه شود سوار من  
اشتر من چو عف کندوز سر ذوق کف کند  
هر دو جهان تلف کند در کف شهسوار من

(لطایف الطوائف، ص ۱۴ و ۱۳)

محض این که عده‌ای تصور نفرمایند ادعای شیخ علی صفی



مبنی بر ارتباط این شعر با آن حکایت به کلی بی اساس است باید اشاره کنم که حکایت مزبور با اختلاف اندک (و بی اختلاف هم) در متون ادبی و عرفانی ما فراوان تکرار شده است و مثلاً آنچه علی صفی به نثر گفته نعمت خان عالی شیرازی در مثنوی من و سلوی به نظم در آورده است. (با این تفاوت که در شعر عالی امام حسین (ع) جایگزین امام حسن (ع) شده است):

بود بر دوش نبی روزی حسین  
گفت ای تو عین نور و نور عین  
خواهی اشتر، اشتر خود دان مرا  
هر طرف خواهد دلت می ران مرا  
می زد آن کودک ز هر سو پای خویش  
یعنی اشتر را همی رانم به پیش  
گفت: می باشد شترها را مهار  
پس مهار اشتر من کو بیار  
گیسوی خود داد سردار جهان  
جان فدای هر سر مویی از آن  
گفت: هان اینک مهار اشتر است  
راکب و مرکوب را این درخور است  
گفت: بابا اشتران عفو عفا کنند  
یا عفو یا عفو گفتا او بلند  
در رسیده زد ندا روح الامین  
ای تو رحمت بر جمیع عالمین  
گر تو خواهی کرد ازین سان عفو و عفا  
می شود دوزخ تمامی برطرف  
شد دو ثلاثش سرد و از بار دگر  
مطلقاً از او نمی ماند اثر  
پس چه سان باشد عذاب عاصیان  
در وعید حق خلل گردد عیان

(نسخه خطی «من و سلوی»، ص ۱۸۲)

همچنین در کلام بعضی از شعرا حکایت چنان است که هر دو حضرت بر دوش جد بزرگوار خود سوار می شوند. عبدالرحمن جامی در قصیده شتر - حجره (با التزام به ذکر شتر و حجره در هر مصرع) که در نعت حضرت رسول اکرم (ص) بدین مطلع سروده:

نگار من شتر انگیخت رو به حجره من  
پذیره شترش رفت جان ز حجره تن

(دیوان جامی، ص ۵۰)

می گوید:

ز حجره گشت عفش عفو صد شتر عسیان  
به حجره در چو شتر شدی حسین و حسن

(همان، ص ۵۱)

در منابع روایی نیز غالباً ذکر حسنین توأمان آمده است:

عَنْ جَابِرٍ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعَةٍ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَلَى ظَهْرِهِ وَهُوَ يَقُولُ: نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلَكُمَا وَنِعْمَ الْعَدْلَانِ أَنْتُمَا

عموماً حدیث مذکور در منابع مختلف به همین صورت نقل شده است. گفتنی است این حدیث شواهدی نیز دارد که باز به بحث ما مربوط است؛ بالاخص در یک مورد که همچون حدیث فوق شهرت دارد:

عن ابن عباس، قال خرجَ كانَ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَامِلَ الْحَسَنَ عَلَى عَاتِقِهِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا غُلَامُ، نِعْمَ الْمَرْكَبُ رَكِبْتَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَنِعْمَ الرَّكَبُ هُوَ»

نظیر این عبارات را علی بن الاثیر و ضیاء مقدسی و ابن حجر عسقلانی هم به همین صورت آورده اند اما سلیمان بن احمد الطبرانی و ابوالفرج اصفهانی و چند تن دیگر واقعه را به نام حسنین، علیهما السلام، حکایت کرده اند.

با این همه آنچه در متون منظوم فارسی بیشتر ذکر شده به نام حضرت امام حسین (ع) است. از افضل الدین بدیل خاقانی گرفته که می فرماید:

ز صد هزار خلف یک خلف بود چو حسین  
که نفس احمد بختی رام او زبید

(دیوان خاقانی، ۸۵۴)

تا علامه محمد اقبال لاهوری که در خلال ابیاتی ذیل عنوان «در معنی حریت اسلامیة و سر حادثه کربلا» می گوید:

بهر آن شهزاده خیر الممل  
دوش خیر المرسلین نعم الجمّل

(کلیات اشعار، ص ۷۴)

بگذریم. از پیشنهاد جایگزینی فتحه ای به جای ضمّه به اینجا رسیدیم.

به اصل مطلب باز می گردیم. حال بنا بر آنچه گفته شد پیشنهاد می توان کرد یارکشی را در غزل مولانا یارکشی بخوانیم. با این



تصور که مولانا هنگام سرودن آن غزل، اگر نه از زبان مبارک رسول اکرم (ص)، دست کم پس از شنیدن و یا خواندن این روایت، و تحصیل شور و حالی خاص، لب به سرودن آن ابیات گشوده است.

چندبیت از این غزل را از کلیات نقل می‌کنم که تفاوت‌هایی با نقل علی صفی (در بیت سوم) دارد و البته بیت چهارم آن نیز با روایت و حکایتی که گفتیم ارتباطش محسوس‌تر است:

باز نگار می‌کشید چون شتران مه‌ار من  
 یار کشیست کار او، بار کشیست کار من  
 اشتر مست او منم، خارپرست او منم  
 گاه کشید مه‌ار من، گاه شود سوار من  
 اشتر مست کف کند، هر چه بود تلف کند  
 لیک نداند اشتری لذت نوش‌خوار من  
 کار کنم چو کهتران، بار کشم چو اشتران  
 بار که می‌کشم؟ ببین عزت کار و بار من

(کلیات شمس، ج ۴، ص ۱۲۳)

## [۱۲]

### تاریخ وفات فروغی؛ باز هم نادرست

«سیاست نامه ذکاء الملک» عنوان یکی از آخرین یادگارهای مرحوم ایرج افشار با همکاری هرمرز همایون پور است که مجموعه‌ای از رسالات، سخنرانی‌ها، نامه‌ها و مقالات سیاسی محمد علی فروغی را شامل می‌شود. کتابی است نسبتاً کامل که ان شاء الله «ذیل» آن را نگارنده آماده خواهد کرد. اما از نکات باریک در این مجموعه تاریخ فوت محمدعلی فروغی در برگ نخست کتاب در زیر عکس اوست که قطعاً و یقیناً نادرست است. مرحوم فروغی به شهادت اسناد معتبر و نیز سنگ قبرش در شب جمعه ۵ آذر ماه ۱۳۲۱ شمسی ساعت ۹ بعد از ظهر فوت کرده است نه در ۲۱ آذر ماه.

البته این از بدقالی آن مرحوم و بی‌دقتی ما ایرانی‌هاست. از همان روزهای نخست روزنامه‌ها تاریخ فوت او را بعضی پنجم و بعضی ششم و بعضی هفتم و هشتم آذر ذکر کرده‌اند. (و چه عجب؟ وقتی سابقاً در ماده تاریخ گویی گاه تا یک سال پس و پیش کردن تاریخ را بی‌اشکال می‌دانستند) لذا جای خشنودی است که در سیاست نامه ذکاء الملک پس از گذشت ۷۰ سال تاریخ ۲۱ آذر را می‌بینیم چه پیش از این مثلاً در کتاب رهبران مشروطه فوت فروغی ۱۴ آبان ذکر شده بود و این اشتباه تا

همین امروز در برخی تحقیقات سرایت کرده است (نک: زندگی و زمانه محمدعلی فروغی، چاپ ۱۳۹۱، ص ۱۱۴) خوشبختانه عکسی از سنگ قبر مرحوم فروغی در ابن بابویه (هر چند بی کیفیت و ناقص اما گویا) در اینترنت یافتیم که تقدیم می‌شود:



## [۱۳]

### چار در چار (چار اندر چار) و مربع در معنی مهمل

ابتدا چار اندر چار:

«معنی‌های بی‌سخن به سخن‌های بی‌معنی دچار نمی‌شود و رباعی‌های جواب سحابی چار اندر چار نمی‌گردد.» (رقعات، نعمت خان عالی، ص ۹)

دوم مربع:

«رویه شعر گفتنش به طریق اوباش و در زمره بازاریان و الواط است و قسم دیگر به ندرت واقع می‌شود. به همان روش مربعی گفته چند بیتی جسته‌جسته از آن در خاطر بود ثبت نمود.

پند دادن به تو چون خشت به دریا زدن است  
 بدقماری تو و کارت همه دو پا زدن است...»

(ریاض الشعراء، ج ۳، ص ۱۵۰۹)

اما اطلاق این هر دو (یعنی مربع و چار در چار) در کنار هم به نوعی مسمط غیر مهمل جدی:

«... تسمیط؛ و آن عبارت از چند مصرع است متفق‌الوزن والقافیة در بند اول و در باقی مصرع اخیر را مطابق بند اول می‌آرند. پس اگر مصرع‌ها سه است مثلث نامند و استعمالش بسیار قلیل است و اگر چهار است مسجع و مربع و چار در چار گویند.»

(تذکره نتایج الافکار، ص ۳۸)



## یا و نون در کعبتین همواره علامت تثنیه نبوده است

«کعبتین» در فرهنگ‌ها به فتح تاء آمده و در تعریف و توضیح این واژه نیز به دلالت یا و نون آن بر تثنیه تصریح شده است. بنابراین و بنا بر آنچه امروز در بازی نرد رایج است عموم ادبا ظاهراً در تلفظ کعبتین به فتح تاء تردید ندارند، تا جایی که محمدجعفر محجوب در مقاله‌ای ضمن نقل مطالب قزوینی و مینوی و دیگران مبنی بر این که در گذشته بازی نرد با سه طاس بوده و نه دو طاس، با تعجب به بیان بدیهیاتی اینچنین می‌پردازد:

«کعبتین» به صیغهٔ تثنیه است. تثنیه عبارت از صیغه‌هایی است که فقط بر دو دلالت می‌کند. در بسیاری زبان‌ها، خاصه زبان‌های نوتر این صیغه از میان رفته و مفرد باقی مانده که بر یک چیز دلالت می‌کند و در برابر آن جمع وجود دارد که دال بر بیش از یک است. در این زبان‌ها (که اکثریت زبان‌های دنیاست) تثنیه را جزء جمع آورده و برای بیش از یک، صیغهٔ جمع را به کار می‌برند. اگر ما صیغهٔ تثنیه را که فقط دلالت بر دو چیز می‌کند به جای جمع استعمال کنیم نقض غرض است، چه برای بیش از دو، در تمام زبان‌های دنیا صیغه‌های دیگر (جمع) وجود دارد و به هیچ روی منطقی نیست در زبانی که صیغهٔ تثنیه وجود دارد آن را به کار ببریم و از آن ارادهٔ صیغهٔ جمع کنیم. این امر نه تنها از نظر منطقی درست نیست، بلکه در عمل نیز هیچ سابقه‌ای برای آن نمی‌توان یافت و در زبان و ادب عرب و شعر و نثر پر حجم آن دیده نشده که هیچ‌یک از متقدمان یا متأخران تثنیه را به جای جمع به کار برده باشند. از این روی کعبتین را به معنی سه طاس گرفتن غلط و بی‌سابقه است.

(ایران‌شناسی، شماره ۲۵، ص ۹۵)

البته استدلال مرحوم محجوب تنها بر این پایه استوار نیست بلکه عمده تکیه‌اش در ردّ نظر امثال قزوینی بر این ابیات فردوسی است:

خرد با دل روشن انباز کرد  
به اندیشه بنهاد بر تخت نرد  
دو مهره بفرمود کردن ز عاج  
همه پیکر عاج همرنگ ساج

مع‌هذا نگارنده از آنجا که با اصول بازی نرد آشنا نیست خود را از ورود به این بحث معاف می‌دارد و از زاویه‌ای دیگر مطلب را پی می‌گیرد.

مدعا این است که کعبتین در گذشته یعنی احتمالاً تا قبل از قرن هشتم یا هفتم به کسر تاء بوده است یعنی بر وزن فاعلن مثل برترین. و این قرائت یقیناً مؤید نظر مینوی است که در شرح «کعبتین دشمن باز مالیدن» نوشت:

کعبتین سه پارچهٔ استخوان مکعب که بر هر یکی اعداد یک تا شش رسم یا نقر کرده باشند (امروز فقط دو پارچه به کار برده می‌شود) و در بازی نرد در طاس می‌گذارند (یا در دست می‌گیرند) و بر تختهٔ نرد می‌افکنند.

(ترجمهٔ کلیله و دمنه، ص ۱۹۴)

کسانی همچون مؤلف نفایس‌الفنون و علامه قزوینی نیز به این مطلب اشاره کرده‌اند.

حالا این که حکیم فردوسی چرا گفته دو مهره و آیا در ابتدا دو مهره بوده و بعد سه مهره شده و دوباره یعنی پس از طی قرون مجدداً دو مهره شده؟ آیا اصلاً مقصود از این دو مهره، طاس بوده؟ یا این که مهرهٔ سوم هم در کار بوده ولی نقشی در بازی همچون آن دو مهره نداشته چنان که ظاهراً در اروپا هنوز هم رایج است و در قدیم هم بوده، و به همین سبب فردوسی آن را قابل ذکر ندانسته است؟

باری، نگارنده از این همه بی‌خبر است و ادیبی نژاد باید تا در این بحث وارد شود و با توجه به مستندات مکتوب (از نظم و نثر) که بسیار است و بیش از بسیار، حل معما کند. اما آنچه مسلم است این که کعبتین در گذشته اعی در شعر خاقانی و سنایی و امثالهم بر وزن فاعلن (برترین) است و نه به فتح تاء و بر وزن فاعلات. به ابیات زیر توجه کنید:

گر شاه سه‌شش خواست سه‌یک زخم افتاد

تا ظن نبری که کعبتین داد (داو) نداد

(ازرقی، به نقل از چهار مقاله، ص ۷۰)

وصل تو درخواستم از کعبتین یعنی سه‌شش

چون بدیدم، جز سه‌یک از دست هجرانت نبود

(دیوان خاقانی، ص ۵۷۶)

کعبتین را گر سه‌شش خواهید نقش

نام رندان بر زبان یاد آورید

(همان، ص ۴۷۴)



در این بیت اگر چه می توان کعبتین را به کسر تاء خواند ولی همان کعبتین به فتح تاء صواب است. همچنین است در این ابیات:

دو شش نقش کسان، زین نرد ما را  
دو یک بر کعبتین استخوان نیست  
(دیوان امیر خسرو، ص ۴۹)

دو چشم تو که همی کعبتین غلطانست  
مقامرست ولی معتکف به محرابست  
(همان، ص ۱۱۵)

دل و جان ببرد چشمت به دو کعبتین و زین پس  
دو جهانت داد اگر تو به قمار خواهی آمد  
(همان، ص ۲۱۸)

کعبتین است دو چشمت کو را  
مهر بازی به دغا می گوئیم  
(همان، ص ۴۲۱)

علاوه بر این شواهد، جست و جوی در برخی کتب قوافی نیز بی نتیجه نیست. از جمله در کتاب الوافی فی تعداد القوافی تألیف محمد عصار کعبتین با نازنین و پوستین همجوار است.



مع هذا بعيد نیست که حتی در دوره های میانی یا متأخر شعر فارسی هم کسی کعبتین را بر وزن «برترین» بیاورد که البته نادر است و کالمعدوم، در هر حال این همه که گفتیم برای آن بود که در لغتنامه ها اصلاح شود حرکت حرف تاء در واژه کعبتین، و در خصوص صحت هر دو حرکت فتنحه و کسره (البته در ادوار مختلف تاریخی) توضیح داده شود.

پیش زخم تو کعبتین کردار  
بر بساط نیاز می غلطم  
(همان، ص ۶۲۵)

زخم بلارا چو کعبتین همه چشمم  
رنگ عنا را چو آینه همه رویم  
(همان، ص ۶۳۲)

چون به یادت کعبتین گیرم به کف  
کعبتین را نقش پروین آورم  
(همان، ص ۶۴۴)

یک روی به کعبه هدی دار  
شش روی مباحش کعبتین وار  
(تحفة العراقرین، ص ۶۸)

خیل مستان بر بساط نردبازان گشته جمع  
کعبتین گردان و نظاره بمانده مرد و زن  
(دیوان سنایی، ص ۵۱۸)

به زیارت به سوی مشتی دون  
کعبه کعبتین نه ای چه شوی  
(همان، ص ۷۱۶)

و اگر استثنائاً به ابیاتی برخورد کنیم که باید کعبتین آن را بر وزن فاعلات خواند مثل این بیت:

منصف منصف خراباتیم  
کعبه کعبتین بازانیم  
(دیوان سنایی، ص ۹۵۸)

نباید به فتح تاء اش تلقی و قرائت کنیم بلکه در شعر سنایی، و اساساً در آن دوره در شعر امثال عطار و مولانا هم گاه به مواردی برمی خوریم که مثلاً «آن» را باید مثل «آب» بخوانیم و در اینجا کعبتین را مثل عنقریب بر وزن فاعلات.

اما در دوره های بعد مثلاً در شعر اوحدی مراغه ای کعبتین به یا و نون تشبیه است و به فتح تاء:

چو کعبتین چه سود از هزار نقش بر آری  
که همچو مهره بد باز در مششدر نردی

چرا که بسیاری از شعرا تصریح به ثنویت کعبتین دارند. مثلاً امیر خسرو دهلوی می گوید:

دل به ششدر غم ماند و کعبتین دو چشم  
سفید گشت که این مهره را گشاد دهد

## این عنتر کجا و آن عنتر؟!

در متون منظوم فارسی، نام عنتر — از ابطال و دلاوران عرب — فراوان ذکر شده است. در بعضی موارد استبعادی ندارد که این عنتر همان عنتره بن شداد بن عمرو بن معاویه بن قراد عبسی مشهور باشد، چه عنتره علاوه بر بر خورداری از قریحه شاعری از فارسان بنام عرب در عهد جاهلی بود. اما در غالب مواردی که به ویژه عنتر با نام عمرو همراه است و سخن از کشته شدن این دو فرد به دست حضرت امیر (ع) است نمی توان این عنتر را عنتره بن شداد دانست. و اگر چه این خطا مکرر تکرار می شود و در منابع معتبر همچنان برای خود مقامی به ظاهر خدشه ناپذیر یافته، غلط محض است. از کهن ترین اسناد در این خصوص شعر دقیقی است که البته غیر دقیق است - فتأمل:

گر او رفتی به جای حیدر گرد  
به رزم شاه گردان عمرو عنتر  
نش آهن درع بایستی نه دلدل  
نه سر پایانش بایستی نه مغفر

(دیوان دقیقی طوسی، ص ۱۰۲)

مصحح دیوان در بخش فرهنگ بسامدی واژگان می نویسد:

عمرو (اسم خاص) مقصود عمرو عنتر است.

و در مقابل عنتر:

عنتر (اسم خاص) پدر عمرو (دیوان دقیقی، ص ۴۲۴)  
البته در اینجا دکتر محمدجواد شریعت شاه گردان را یک تن فرض کرده و لذا عمرو را فرزند عنتر دانسته است، اما این عمرو عنتر کیست و کجای تاریخ است؟  
دیگرانی هم که عمرو و عنتر را از هم تفکیک کردند راه صواب نیمودند. در لغتنامه دهخدا ذیل نام عنتره آمده است:

این شداد بن... نام عنتر در ادبیات فارسی نیز بسیار به کار رفته است و چه بسا که با نام عمرو همراه است که اشاره به عمرو بن عبدود است.

آن گاه چند مثال و شاهد نقل شده است از جمله این بیت از ناصر خسرو:

گردن به طاعت نر گزافه داد عمرو عنترش  
برخوان اگر نه بیهشی آثار فتح خیبرش  
این در حالی است که در ترجمه احوال عنتره در همین مدخل

آمده است:

در جنگ داحس و غبراء شرکت داشت. در حدود سال ۲۲ قبل از هجرت به دست الاسد الرهیص یا جبار بن عمرو طایبی کشته شد.

حُب، فتح خیبر که در شعر ناصر خسرو بدان اشاره شده در سال هفتم هجرت روی داد. وانگهی فاتح خیبر سال ۲۳ قبل از هجرت متولد شده است و در زمان قتل عنتره بن شداد یک سال بیشتر از عمر مبارکش نگذشته بود. با این حساب می باید حضرت در زمان شیر خوارگی عنتره بن شداد را کشته باشد. و بالاخره مگر نه این که از قول حضرت رسول (ص) نقل شده است: «مَا أَحَدٌ مِنْ فُرْسَانَ الْعَرَبِ كُنْتُ أَحَبَّ أَنْ أَرَاهُ مَا خَلَا عَنْتَرَةَ؟» (عجالتاً کاری به ضعف و قوت این حدیث نداریم.)  
ذیل مدخل عمرو هم در همین لغتنامه می خوانیم:

ابن عبدود عامری... نام عمرو در ادبیات فارسی نیز بسیار به کار رفته است و غالباً با نام عنتر همراه می باشد که اشاره است به عنتره بن عمرو عبسی یکی دیگر از شجاعان و سوارکاران مشهور عرب در عهد جاهلیت.  
و بعد این ابیات از باب نمونه ذکر شده است:

گر او رفتی به جای حیدر گرد... (که پیش از این نقل کردیم)

\*\*\*

علی آن که چون مور شد عمرو عنتر  
ز بیم قوی نیزه مارسارش

(ناصر خسرو)

گاهی هزبروار برون آید  
با خشم عمرو و با شغب عنتر

(ناصر خسرو)

بی نظیر و بدل آن بود که گشتند به قهر  
عمرو و عنتر به سر تیغش خاسی و خسیر

(ناصر خسرو)

تا ذوالفقار جود وی آهخته شد به دهر  
شد خون عمرو عنتر بخل از جهان هدر

(سوزنی)

امروزه هم آنچه منتشر می شود حکایت از این خبط صریح واضح دارد. از آخرین مواردی که در آن برخوردیم به این مطلب که عنتر مقتول به دست حضرت امیر، عنتره بن شداد بوده است، یکی کلیات دیوان امیر معزی نیشابوری است که این

درویشی که سرپرستی گروه عبدالقادر مراغی را بر عهده دارد ظاهراً در گفت‌وگویی مطرح کرده بود که به دنبال دو تصنیف از عبدالعزیز مراغی (فرزند عبدالقادر) است. این دو تصنیف را از نسخه خطی نقاوة الادوار تألیف همو که معنون به نام سلطان محمد بن مرادخان است در اینجا نقل می‌کنم. امیدوارم که به کار ایشان یا دیگر پژوهندگان موسیقی بیاید.



جز این دو تصنیف که احتمال می‌دهم مورد نظر و جست‌وجوی جناب درویشی بوده، دو تصنیف دیگر نیز از عبدالعزیز سراغ دارم که در آینده نزدیک تقدیم خواهیم کرد. اما عجلتاً آنچه را در نقاوة الادوار مضبوط است از نظر بگذرانید:

«اما این فقیر حقیر شعبات اختراع کرده و از آن جمله دو شعبه را درین مختصر ذکر نموده یکی را شعبه شاهی نام نهاده و دیگری را شعبه صفا. اما شعبه شاهی که در نعمات آن قول مرصعی تألیف رفته برین ابیات. شعر:

ان کسری عهدنا سلطان عصر الذی  
 مثله لم یسمح الافلاک فی حسن الشیم  
 خسرو صاحبقران سلطان محمد آنکه او  
 در میان بادشاهان شد به سلطانی علم  
 و هو خاقان حسیب من خواقین الزمان  
 و هو سلطان نسیب من سلاطین العجم  
 دادخواه درگه عدل تو صد نوشیروان  
 خوشه چین خرمن جود تو صد کاوس و جم  
 راحة الارواح للعشاق فی حسن اللقا  
 لذة الاشباح فی الافاق من لطف الشیم  
 تیغ همچون ذوالفقارت حامی اسلام شد  
 تا کشد اعدا ازو سر در گریبان عدم  
 دولتش تا گشت آگه بخت اعدا خفته شد  
 دایماً بیدار دار آن دولت آگاه را



اواخر به تصحیح محمدرضا قنبری منتشر شد (نک: ص ۸۸۴) و یکی متن مصحح علی نامه به همت آقایان بیات و غلامی (نک: صص ۵۲۱-۵۲۰)

باری، اما این عنتر که چون سایه در پی عمرو روان است و در ادب فارسی همواره حین یادآوری دلآوری‌های حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) نامش به میان می‌آید ظاهراً جنگاوری بوده است یهودی که در جنگ خیبر به دست حضرت کشته می‌شود یعنی در سال هفتم هجری. و اتفاقاً آنقدر شهرت و اهمیت هم ندارد که مثلاً عمرو بن عبدود یا عنتره بن شداد. اما چرا همواره نامش در کنار عمرو ذکر شده است؟ نمی‌گویم گذشتگان (امثال ناصر خسرو و سوزنی و انوری و امیر معزی و ...) همچون متأخرین و معاصرین از سر غفلت، شهرت عنتره بن شداد را خرج عنتر خیبری کردند بلکه به نظر می‌رسد اولاً اشتراک و تجانس در حرف نخست این دو اسم سبب حسن همجواری‌شان شده است، ثانیاً این حکم که «الراء حمار الشعراء لکثرته» در شعر فارسی نیز جاری است، و عنتر بنا به استقصاء بنده در موارد متعددی (علی رغم ابیاتی که به نقل از لغتنامه ذکر شد) قافیه واقع شده است. این دو عامل که عرض کردم (به باور این حقیر البته) سبب شده است که عنتر خیبری علی رغم اهمیت کمترش از دیگر پهلوانان مغلوب و معدوم به یاد مرتضوی این طور مشهور شود.

در پایان نگارنده امید دارد یکی از فضایی صاحب‌نظر در خصوص این عنتر مقاله‌ای در همین نشریه بنویسد و با رجوع به منابع دست‌اول نام و نشان او و کیفیت هلاکتش را شرح دهد تا بلکه از شمار و تکرار خطاهایی از این دست در آینده کاسته شود.

[۱۶]

دو تصنیف از عبدالعزیز بن عبدالقادر بن غیبی مراغی موسیقی‌دان محقق و پرتلاش معاصر جناب محمدرضا

ای ملک ذکر تو چون از عالم صدق و صفاست  
در دعاء شاه گو آن ذکر بی‌اکراه را  
\*\*\*

تا بقاء انس و جان و بر و بحر و کان اولاً  
تا ثبات مهر و ماه و زهره و کیوان درر  
دولتک پاینده اولسن تاج و تختک مستدام  
قبه خضرا ده تا چرخ فلک گردان درر  
و این شعبه مرکب از دو نوروز اصل است و نعمات و ابعاد او  
برین موجب است:

م . یح . . . . . یح . یا . . . ح . . ه . ج . ا  
اما شعبه صفا که در نعمات او نیز عملی تألیف رفته برین ایات:

### بیت

تاب بنفشه می‌دهد طره مشک‌سای تو  
پرده غنچه می‌درد خنده دلگشای تو  
شاه‌نشین چشم من تکیه‌گه خیال تست  
جای دعاست شاه من بی تو میاد جای تو  
ای گل خوش‌نسیم من بلبل خویش را بخوان  
کز سر صدق می‌کند شب همه‌شب دعای تو  
جوش شراب و شور عشق آن نفسم رود ز سر  
کین سر پر هوس شود خاک در سرای تو  
دلق‌گدای عشق را گنج بود در آستین  
زود به سلطنت رسد هر که بود گدای تو  
و نعمات و ابعاد او برین موجب است:

م لب . کط . کز . که . . . . ک یط . یز . یه

[۱۷]

### در خصوص گزارش قزوینی از نسخه‌های گلستان

#### کتابخانه ملی پاریس

در نشریه وزین و پرفایده نامه بهارستان (دفتر ۱۷، فروردین ۱۳۹۰) نامه‌ای از علامه قزوینی به ذکاءالملک فروغی به سعی جمیل جناب نادر مطلبی کاشانی منتشر شده که تماماً گزارشی است از سه نسخه از کلیات سعدی محفوظ در کتابخانه ملی پاریس. نامه‌ای است خواندنی و مثل دیگر مکتوبات علامه مشحون از مطالب ذی‌قیمت. مع‌هذا دو نکته در این متن به جهت تفاوت با شیوه مرضیه آن بزرگوار (که همواره دقت فوق‌العاده در ثبت و ضبط مکتوبات و منقولات به کار می‌بردند) توجه مرا به خود جلب کرد. پیش از طرح این دو مورد اما به

چند لغزش در قرائت و مقدمه نامه اشاره می‌کنم؛ جهت اطلاع و اصلاح:

۱. ص ۲۱۲: و حال آنکه در ص بعد دارد در ص همین ابوبکر: «اطال الله اعمارہ»...

«در حق همین ابوبکر» صحیح است. توجه کنید به شباهت حق و ص (به‌ویژه اگر نقطه‌های حق مفقود باشد).

۲. ص ۲۱۳: زیرا که بنده آن وقتی را که سرکار عالی در فرداً فرد عبارات و فصول و جمل گلستان کرده‌اید نکرده‌ام.

«آن دقتی را» صحیح است. دال را واو تصور کردن یا بالعکس همواره از شایع‌ترین لغزش‌های کاتبان و مصححان بوده است.

۳. ص ۲۱۴: به لاشون (؟) نوشتم در همان روز... «لارشون» صحیح است. نام کتابفروشی معتبر در پاریس که فروغی با او آشنایی داشته است.

۴. ص ۲۱۴: فی الواقع در این تفحص تا حدی که کردم... «تفحص ثانوی» صحیح است. به شباهت ثانوی و تاحدی عنایت شود.

در مقدمه آقای کاشانی بر این نامه آمده است:

از مقدمه‌های فروغی بر بخش‌های مختلف کلیات سعدی معلوم می‌شود که وی از هیچ‌کدام از این نسخ [منظور نسخه‌های موجود در کتابخانه ملی پاریس است.] استفاده نکرده است. (نامه بهارستان، ش ۱۷، ص ۲۰۷)

این ادعا عجیب است، چون فروغی خود در مقدمه گلستان سعدی مکرراً به استفاده از نسخه کتابخانه ملی پاریس اشاره می‌کند:

الف) ... در مسافرت‌هایی که من به اروپا نمودم به راهنمایی دوست دیرینه گرامی دانشمند خود آقای محمد قزوینی که

مقامات علمی ایشان بر همه اهل فضل معلوم است و محتاج به شرح و بیان نیست آگاه شدم که در کتابخانه ملی پاریس

نسخه‌ای از کلیات سعدی موجود است که در سال ۷۶۸ نوشته شده و بالنسبه صحیح است. این اکتشاف مشوق من شد که

در امر گلستان به تحقیق پردازم. آقای قزوینی لطف فرموده از آن گلستان برای من عکس برداشتند. (کلیات سعدی، ص ۱۶)

ب) ... پس از آن بهترین نسخه آن بود که از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس عکس برداشته شده و پیش از این مذکور

داشتیم. (همان، ص ۱۹)  
ج) ... و در آن‌ها که نسخه پاریس در آن متفرد بود علامت «پا»





گذاشتیم. (همان، ص ۲۰)

\*\*\*

و اما در مکتوب حضرت علامه در خصوص نسخه شماره ۸۱۶ می خوانیم:

«... عفا الله عنهما فی شهر سنه ۸۶»

این رقم اخیر را که عقد ماتش چنان که ملاحظه می فرمایید ساقط است، یعنی کاتب اصلاً ننوشته نه آن که بریده یا محو شده باشد، مسیو بلوشه ۷۰۰ فرض کرده که بنابراین تاریخ کتاب ۷۶۸ خواهد شد و گمان می کنم بلکه یقین و قطع دارم که به کلی حق با اوست، زیرا که از طرفی رقم محذوف ۸۰۰ بدیهی است که نمی تواند باشد، زیرا چنان که عرض کردم تاریخ الحاقیات این نسخه که به خط کاتب جدید است سنه ۸۱۱ است، پس چگونه تاریخ اصل نسخه ۸۸۶ می تواند باشد، و از طرف دیگر از وضع خط و املا و رسم الخط که هیچ وقت ذال فارسی را بر نسخ قدیمه نقطه نمی گذارد و هیچ وقت که و چه را کی و چی نمی نویسد و اگر چه را اگر چه نوشته و کذلک سایر خصوصیات رسم الخطی واضح است که تاریخ کتابت این نسخه سنه ۶۸۶ هم نمی تواند باشد پس متعین می شود که لابد رقم منوی ۷۰۰ بوده یعنی تاریخ کتابت این نسخه ازین قرار در سنه ۷۸۶ خواهد بود.

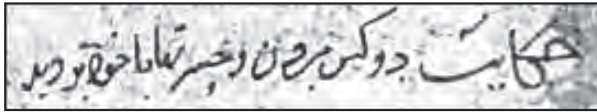
با این توضیحات می توان احتمال داد آنچه از تاریخ دو رقمی نسخه مذکور افتاده عدد سمت چپ نیست بلکه صفر میانی است که در گذشته ثبت نکردن آن امری بعید و غریب نبوده و شخص علامه قزوینی خود تجربه مواجهه با این قبیل تاریخ ها را داشته است؛ به گواهی گزارشی که از نسخه خطی زین الاخبار محفوظ در کمبریج ارائه می دهد.

تاریخ کتابت نسخه مذکور در اصل متن ۹۳ ثبت شده است اما علامه قزوینی به صراحت آن را ۹۰۳ ذکر می کند و داخل پراگماتر یادآور می شود که: «در اصل نسخه فقط ۹۳ مرقوم است بدون هیچ صفری» (نک: بیست مقاله، ج ۲، ص ۲۶۳-۲۵۷)

باری، جای تعجب است که مرحوم قزوینی از این موضوع غفلت کرده در حالی که تاریخ الحاقیات نسخه که به خط کاتب جدید است ۸۱۱ بوده است و این یعنی اگر استدلال مدعی تنها مبتنی بر عدم امکان سبقت متن الحاقی بر متن اصلی باشد تاریخ کتابت اولیه نسخه (قبل از ملحقات) ۸۰۶ هم می تواند بود و نه لزوماً ۷۸۶.

\*\*\*

دومین مسأله تعجب انگیز نقل نه چندان دقیق چند عبارت از نسخه شماره ۸۶۹ است که البته این گونه سهوها امر نادری نیست اما صدور آن از قلم قزوینی بسیار بسیار بعید است؛ آن هم در نقل تنها چند سطر. مثلاً در نسخه به وضوح دیده می شود: «دو کس مردن و حسرت ها با خود بردند» اما قزوینی در گزارش خود از نسخه مذکور این سطر را چنین نقل می کند: «دو کس مردن و حسرت ها خوردند».



یا مثلاً در نسخه به وضوح می خوانیم: «چندانک ریش و گریبان ملاح بدست جوان در افتاد» اما ظاهراً علامه کلمه ملاح را نتوانسته بخواند و جای آن را خالی گذاشته.



ایضاً در نسخه می بینیم: «غالب گفتار سعدی طرابکیر و طیبیت امیز» اما حضرت علامه این عبارت را طوری نقل می فرماید که گویی به کلی ناخواناست و البته یک «است» هم بعد از طر [ب] انگیز اضافه می کند در حالی که در نسخه نشانی از «است» به چشم نمی خورد.



باری، صدور این قبیل سهوهای عجیب از قلم کسی همچون علامه بی همال، میرزا محمدخان قزوینی که افضل و اقدم و اعرف این طایفه بوده محل تأمل است و البته برای دیگر دانشمندان و مصححان عبرت آموز.

[۱۸]

### نام کوچک سیالکوتی: مل وارسته؟

در «فهرست میکروفیلم نسخه های خطی فارسی و عربی کتابخانه حکیم سید ظل الرحمن، علیگر - هند» برخوردیم به مشخصات نسخه ای از مصطلحات الشعراء که نام مؤلف آن چنین آمده است: عبدالله سیالکوتی متخلص به وارسته



(ص ۳۸)

و در توضیحات اضافه شده است: اسم مؤلف در فهرست‌های دیگر تنها سیالکوتی مل وارسته آمده است. در این نسخه اسم کامل مؤلف معلوم گردید. (همان)



در این خصوص بیان دو نکته لازم است. اول این که چنان که می‌دانیم وارسته هندومذهب بوده و احتمال این که عبدالله تحریف لفظ لاله باشد (با توجه با این که این نام جز در همین مورد در هیچ یک از نسخه‌های مصطلحات‌الشعرا و تألیفات دیگر وارسته نیامده و قول واحد است) بکلی مردود نیست. لاله پیشوند اسم بسیاری از هندوها و به معنی «جناب» است. مثل لاله آجا گرچند، لاله جگت رای لاهوری، لاله سدانند، لاله سیوا رام داس، لاله دوله رای برهان پوری، لاله رام پرشاد و... (نک: تذکره گل رعنا، حصه دوم: در نکته‌پردازان اصنامیان) در نامه‌ای از شیخ نورالعین واقف لاهوری بتالوی به غلامعلی آزاد بلگرامی که به مناسبت، ذکری از وارسته به میان آمده است می‌خوانیم:

سال گذشته لاله سیالکوتی مل وارسته تخلص که مجموعه کمال نظم و نثر بود در دیره غازی خان جان سپرد.

(تذکره شعرای کشمیر، ج ۴، ص ۱۶۶۲)

مل هم یعنی پهلوان و شجاع، و این که در لغتنامه دهخدا به نقل از تذکره صبح گلشن آمده است: نامش تل (در پانوش: با «ت» هندی) است... بسیار بی‌ربط و عجیب است.

اما نکته دوم این است که حتی اگر نام کوچک وارسته عبدالله بوده باشد نباید او را در شمار مسلمانان آورد چرا که نام اسلامی در میان هندوان که البته نادر است دال بر تعلق صاحب نام به دین اسلام نبوده و نیست (چنان که در قرون اولیه

اسلام در میان ایرانیان زرتشتی شواهدی از این گونه هست) مثلاً عبدالقادر بدایونی در خصوص شاعری متخلص به توسنی می‌نویسد:

اول او را محمد منوهر می‌خواندند. بعد از آن میرزا منوهر خطاب یافت و پدرش با وجود کفر به شرف و افتخار و مباحثات همین محمد منوهر می‌گفت هر چند مرضی طبع پادشاهی نبود. (منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۹) و در پایان پس از ذکر چند بیت از همین شخص اضافه می‌کند: از هندویی چون این قدر طبع شعر و حالت غریب بود، ثبت نموده آمده. (همان، ص ۱۴۰)

یا در میان هندومذهبان پارسی‌نویس شاعری داریم به نام سیتلداس که «مختار» تخلص می‌کرد و اشعاری از این دست دارد:

یا شاه نجف به خاک پای حسنین  
باشد دل و جان ما فدای حسنین  
از جور فلک سخت به جان آمده‌ایم  
ما را بنواز از برای حسنین

(سفینه هندی، ص ۱۹۳، به نقل از آئینه هند، ص ۲)

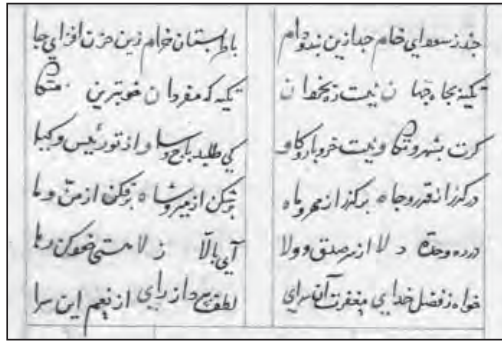
### [۱۹]

#### تقدیم و تأخیر در دو حرف الفبا

در مقدمه لغتنامه‌ای عربی - فارسی خواندم که مصحح نوشته بود در یک مورد ترتیب لغات (از حیث حروف اول کلمات) جابه‌جا شده بود و او آن را به شکل اصلی باز گرداند. متأسفانه مصحح محترم تصریح نکرده که کدام حرف جایش عوض شده بود اما نگارنده حدس می‌زند غفلت از نکته‌ای ظریف در ترتیب حروف ابنت زحمت‌افزا شده است. البته این غفلت بسیار شایع و همه‌گیر است تا جایی که فی‌المثل در فرهنگ فارسی معین ذیل واژه ابنت حروف هجای عربی را (ا ب ت ث ...) تا پایان به همین نحو که در میان ما فارسی‌زبانان رایج است آورده، در حالی که جای حرف «واو» و «ها» از گذشته‌های دور تا هم اکنون در میان عرب متفاوت است. لذا رغم آنچه در لغتنامه‌هایی چون دهخدا و معین و ... آمده است در الفبای عرب «ه» حرف بیست و هفتم نیست بلکه حرف بیست و ششم است و «و» حرف بیست و ششم نیست بلکه حرف بیست و هفتم است.

این ترتیب یعنی تقدیم «ه» بر «و» به گمانم - البته تا جایی که به خاطر دارم و اکنون نیز به معدود منابع در دسترس





تنها در الفهرست ابن ندیم در مقاله دهم ذیل ترجمه ابن وحشیه (ص ۶۴۱ و ۶۴۲) حروف ناقیطوس و حروف مسند به ترتیبی آمده است که در الفبای ما رایج است که نمی دانم این ترتیب نتیجه تصرف مصحح و مترجم است یا خیر. در هر حال بین «لا» و «ی» ویرگول لازم است چنان که بین حروف دیگر دیده می شود. چه «لا» حرفی مستقل محسوب می شده و «لای» بی وجه است.

[۲۰]

### ملا دوپبازه

این ملا دوپبازه که به سبب خلط و آمیزش رساله «النامه» اش با «تعریفات» عبید زاکانی (در چاپ های قدیم تر و نامعتبر) برای همه ما نام آشنایی است و هنوز بسیاری گمان دارند که نام مستعار عبید است، به راستی کیست؟



در دانشنامه ادب فارسی، جلد چهارم (ادب فارسی در شبه قاره) ذیل مدخل دو پیازه دهلوی آمده است: «ملا عبد المؤمن فرزند ملا ولی محمد دهلوی، سده دوازدهم هجری، شاعر و ادیب

نظری افکندم — در فرهنگ های عربی رعایت شده است. (الا این که در بعضی موارد دست تصرفی دراز شده و کار را از قاعده خارج ساخته است. جهت نمونه عرض می کنم همین روزها که مشغول اتمام تصحیح کتاب بیان القافیه (یا همان ترجمان القوافی) هستیم در نسخه کهن تر حرف «ه» بر «و» مقدم است اما در نسخه متأخر این دو حرف جابه جا شده است) فارغ از لغتنامه ها — البته — بعضی عبارات نیز به این ترتیب تصریح دارند، مثلاً در اقرب الموارد در خصوص لا (لام الف) می خوانیم: و اما الواقعة فی احرف الیهجاء بین الواو والیاء ... و این لا (لام الف) در فارسی بین «ه» و «ی» است. چنان که تا همین صد سال پیش در مکتب خانه ها درس می گفتند و البته شواهد کهن تر و معتبر تر هم هست. در کتاب الصیدنة فی الطب که به ترتیب حروف تدوین شده است حرف «و» بر «ه» مقدم است و البته «حرف اللام الف» بین حروف «ه» و «ی» است. شعرهای الفبایی هم کم نیست. مثلاً منقبت حضرت امیر (ع) از قاسم گاهی میانکالی:

الف اول علیست جل جلال  
آن که در وصف اوست ناطقه لال  
ب بود باعث دو کون علی (ع)  
به جز او نیست ایزد متعال  
ت تولا مکن بغیر علی (ع)  
تا رساند تو را به جاه و جلال

تا آنجا که می گوید:

و وقت ظهور نور علی ست  
وای آنکس کزو نهفت جمال  
ه ه هو الله علی ست در اخلاص  
همه قرآن چه نور و چه انفال  
لا لا اله الا هو  
لافتی خوان اگر نگشتی لال  
ی یقینم به آل یاسین است  
یا علی دست ما و دامن آل

(دیوان قاسم گاهی، ص ۱۷۳)

یا از لطف الله نیشابوری این چند بیت را بخوانید (از روی تصویر ص ۴۸۵ — که حروف الفبا را با رنگ روشن تر متمایز کرده است):

اکبر شاه هندی (گورکانی) که در حاضر جوابی معروف بود و چوک‌ها (مطائبات) زیادی به او منسوب است. (ص ۶۶۵) و بالاخره تصویری از ملا دوپیازه در کنار دیگر رجال مملکتی دربار اکبر موجود است که ملاحظه می‌فرمایید (نفر سوم از سمت راست):



با این همه آیا ملا دوپیازه مورد اشاره دانشنامه شخصیت دیگری است؟ یعنی غیر از ملا دوپیازه دربار اکبر است؟ این را هم بگوییم که در کتب تاریخی آن دوره (البته تفحص جدی و عمیقی هم نکردم) نام ملا دو پیازه را نیافتیم. کاش از اساتید شبه‌قاره کسی بنده را راهنمایی کند. (علاوه بر این، برخی مطالب رساله‌نامه را در کلیات میر جعفر زتلی دیدم که مایه تعجب شد.)

در پایان چند خطی از این رساله را که به تقلید از رساله تعریفات عبید زاکانی ساخته تقدیم می‌کنم با این توضیح که شاید معدودی از این موارد را در چاپ‌های غیر منقح کلیات عبید دیده باشید.

دیگر آن که بعضی واژه‌ها اگرچه در رساله تعریفات عبید دیده می‌شود در کار ملا دو پیازه دگرگونی یافته است و طرح مجدد آن تکراری و ملال آور نیست. مثلاً عبید مقابل «حاجی الحرمین» می‌نویسد: «علیه اللعنة و العذاب» و ملا دو پیازه معنی را جای مدخل می‌آورد و مدخل را هم به دو قسمت می‌کند و آن‌گاه می‌نویسد: علیه اللعنة؛ حاجی. علیه اللعنة و العذاب: آنکه دو بار حج کرده باشد.

باری، از نامه نسخه‌های متعددی در ایران و شبه‌قاره موجود است. من بنده بخش مختصری از آن را که قابل انتشار است از مجموعه خطی مسخره و مضحکه (محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره ۶۵۶۸) نقل می‌کنم:

فارسی نویس شبه‌قاره ... عمری به رفاقت نواب آصف جاه نظام‌الملک بهادر فتح جنگ (۱۱۳۲-۱۱۶۱ ق) به سر برد (ص ۱۱۸۸). اما تا جایی که به خاطر این حقیر می‌گذرد هر جا نام ملا دو پیازه را دیدم با وقایع و اشخاصی از قرن دهم و یازدهم مربوط و هم‌جوار بوده است. مثلاً:

۱. ملا دو پیازه که مزعفر قلیه مضحکات نمکین او را بسحاق اطعمه قابل مدح می‌پندارد و حلوائی بی دود سخنان شیرین او در رفع قبض طبیعت خاصیت گل‌قند دارد روزی هم سفره اعظم خان کو که شد. خان مذکور بعد فراغ طعام، قلیان طلبیده، به اتفاق دیگر همدمان ملا را پرسید که در حق تلخکام و نی بی برگ به خاطر شما چه می‌رسد؟ ملا سخن حق را تباکووار تلخ دانسته، بقند ظرافت آمیخت و مانند نی به تواضع خمیده در جواب ماسالو به تیز زبانی دم زد که: ارتکاب این فعل عبث پیشه احقان است، لیکن به شما مضایقه ندارد.

(رقعات مضحکات نعمتخان عالی، ص ۳۹)  
چنان که می‌دانیم میرزا عزیز کو که (خان اعظم دوم) از دولت‌مردان و برادر رضاعی جلال‌الدین محمد اکبر شاه بود و کمی پیش از نیمه قرن یازدهم درگذشت.

۲. روز طوی سلیمان شکوه خلف بزرگش (ضمیر شین به محمد دارا شکوه راجع است)، شاعری قصیده گفته آورده سر دیوان می‌خواند. در یک بیت بسته بود که: بادشاه‌زاده کریم‌الطرفین. شاه شنید فرمود که راست گفته. این پسر کریم‌الطرفین است، هم از طرف پدر و هم از طرف مادر، بادشاه بن بادشاه است. حاجی تمکین که به ظرافت‌پیشگی در مجلس عالی راه داشت، عرض کرد که: ملا دو پیازه چه خوب گفته که کریم‌الطرفین: زن ... (کلمات الشعراء ص ۱۵۲)

باز چنان که می‌دانیم مرگ دارا شکوه در اوایل نیمه دوم قرن یازدهم رخ داده است. و تازه حاجی تمکین در آن مجلس از زمان ماضی یاد می‌کند و می‌گوید: چه خوب گفته ملا دو پیازه. پس این شخص نمی‌تواند از ادبای قرن دوازدهم باشد.

در فرهنگ‌ها نیز آنچه آمده تصریح به زمان حیات این شخص دارد:

فرهنگ اردو - فارسی: ملا دو پیازه: بفتح ز؛ نام یکی از درباریان ظریف‌الطبع اکبر شاه هند؛ مانند ملا نصرالدین در ایران. (ص ۵۵۵)

فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان اردو: یکی از ده تن وزیران

## منابع:

- آئینه هندی، شماره سیزدهم، مرداد - مهر ۱۳۸۱ ش.
- الفهرست، تألیف محمد بن اسحاق بن ندیم، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: انتشارات اساطیر + مرکز بین المللی گفتگوی تمدن ها، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
- ایران شناسی، سال هفتم، شماره ۱، ۱۳۷۴ ش.
- الوافی فی تعداد القوافی، (نسخه خطی)، محمد عصار، کتابخانه ملی به شماره ۲۶۱۸/۲
- بیست مقاله قزوینی (دوره کامل)، به تصحیح عباس اقبال و استاد پورداوود، چاپ دوم، تهران: ندیای کتاب، ۱۳۶۳ ش.
- تحفة العراقین (ختم الغرایب)، سروده خاقانی شروانی، به کوشش علی صفری آق قلعه، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۷ ش.
- تذکره ریاض الشعراء، تألیف علیقلی واله داغستانی. مقدمه، تصحیح و تحقیق: سید محسن ناجی نصرآبادی، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴ ش.
- تذکره نتایج الافکار، مؤلف: محمد قدرت الله گویاموی، تصحیح یوسف بیگ باباپور، چاپ اول، قم: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۷ ش.
- ترجمه کیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، چاپ بیست و هفتم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۴ ش.
- تکملة تذکره شعرای کشمیر، سید حسام الدین راشدی، اقبال آکادمی کراچی، چاپ ۱۳۴۶ ش.
- تین تذکری، (مجمع الانتخاب، طبقات الشعراء، گل رعنا) مرتبه نثار احمد فاروقی، مکتبه برهان، اردو بازار، دلی، چاپ اول، ۱۹۶۸ ع.
- چهار مقاله، تألیف احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، طبق نسخه ای که به سعی و اهتمام و تصحیح مرحوم محمد قزوینی به سال ۱۳۲۷ هجری قمری در چاپخانه بریل لیدن (هلاند) چاپ شده، به کوشش دکتر محمد معین، به اهتمام و سرمایه اکبر زوار، تهران: ۱۳۳۱ ش.
- دانشنامه ادب فارسی، جلد چهارم (ادب فارسی در شبه قاره) به سرپرستی حسن انوشه، چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
- دیوان جامی، با مقدمه و تصحیح و اشرف محمد روشن، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۰ ش.
- دیوان حکیم ابوالمجد مجدودین آدم سنایی غزنوی، به اهتمام مدرس رضوی، چاپ ششم، تهران: انتشارات سنایی، ۱۳۸۵ ش.

الخدای: خوان یغما. الرسول: خیر خواه دشمنان. المفتی: بی دین. الوکیل: مجتهد دروغ. المفلس: فی امان الله. الطالب علم: گرسنه ازلی. المكتب دار: مرغ جوجه دار. الماهیانہ دار: خواهان کوتاهی عمر. الخانه خراب: آنکه زن خوش طبع در خانه دارد. الزیارة: بهانه گاه فسق. المجاور: مگس بی حیا. الدانشمند: خورجین مسائل. البدمعامله: آشنای قاضی. التواضع: علامت بخل. الكدخدا: طوق دو شاخه در گلو. الغلام: زن نازا. الطیب: پیک اجل. علیه اللعنة: حاجی. علیه العنة و العذاب: آنکه دو بار حج کرده. المؤذن: دشمن خواب. العجائب: قلندر نمازگزار. المآزاده: کتاب ارزان فروش. الدر دسر: سلام دائم. البیمزه: تعارف بسیار. الشاعر: دزد سخن. التریاکي: زنده مرده. القیامه: آش گرم بی کفچه. البیریش: زن روباز. الأئینه: ریشخند روبه رو. البرادر: دشمن خانگی. المرود: مهمان بعد از سه روز. المضطر: قرض دار. الزمستان: آب بینی. الکتابت: راهنمای فلاکت. البسم الله: یعنی اگر سیری مخور. السلام عليك: یعنی بر خیزید و تواضع کنید. الرمضان: به امید بهشت در دوزخ غریدن. الغلام باوفا: راز دار بی بی. الریش: دست آویز متفکر. السوگند: نان و خورش دروغگویان. السبحان ربك رب العزه: تخلص حضرت الهی. الحکومة: بیزاری از آشنایان قدیم. المخبط: آنکه خود بیت خواند و خود سر جنباند. الفلاکت: نتیجه علم. المرود خوب: آنکه کارت بدو نیفتاده باشد. الزن: مقراض جدایی برادران. الراستگو: دشمن همه کس. الچرکین: خادم موروثی. الفشار قبر: آغوش پیره زن. المعصوم: آنکه به دست سرتراش بد گرفتار گردد. الزبانیه: دلاک ریش تراش. الحمیم: عرق او. السموم: نفس او. العذاب: بوی بغل او. الزقوم: اجرت او. الناموزون: شعر عربی. الطوق اللعنه: داماد همیشه در خانه. الملك الموت: اطفال. النعوذ بالله: مدرسه نشین. السیر: آنچه نخورد. الخیر: آنچه نبیند. الشیش: نقد او. البیمزه: کلمات او. الباراد: عشوه او. الفراغت: مرگ زن. النسبه: آنچه واپس ندهند. الخناق: میهمان دائمی. الخواب: عیش بی نوایان. الدعای خیر: احسان ارزان. العاشق: اسم فاعل. المعشوق: اسم مفعول. الشبنم: اشک چشم شب. النادر: زن معقول گو. الخاتون: آنکه معشوق زیاد داشته باشد. الزن جلب: آنکه غلام بالغ را در خانه محرم سازد.



قزو، چاپ اول، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.

- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه احمد سروش، چاپ ششم، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۷۳ ش.

- کلیات دیوان امیر معزی نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا قنبری، چاپ اول، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۵ ش.

- کلیات شمس یا دیوان کبیر، مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۳ ش.

- کلیات سعدی (بر اساس تصحیح و طبع شادروان محمدعلی فروغی) و مقابله با دو نسخه معتبر دیگر. تصحیح، مقدمه، تعلیقات و فهرس به کوشش بهاء الدین خرمشاهی، چاپ دوم، تهران: انتشارات دوستان، ۱۳۷۹ ش.

- لطائف الطوائف، تألیف مولانا فخرالدین علی صفی، به اهتمام احمد گلچین معانی، چاپ اول، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۳۶ ش.

- لغتنامه دهخدا (لوح فشرده؛ روایت چهارم)، انتشارات دانشگاه تهران.

- مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، (بر اساس نسخه قونیه و مقابله با تصحیح و طبع نیکلسون)، تصحیح، مقدمه و کشف الابیات: قوام الدین خرمشاهی، چاپ دوم، تهران: انتشارات ناهید + انتشارات دوستان، ۱۳۷۸ ش.

- مثنوی هفت اورنگ، نورالدین عبدالرحمان بن احمد جامی، «سبحة الابرار»، تصحیح حسین احمد تربیت، چاپ اول، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸ ش.

- مسخره و مضحکه (نسخه خطی)، مؤلف: ناشناس، کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره ۶۵۶۸

- منتخب التواریخ، تألیف عبدالقادر بن ملوکشاه بداونی، به تصحیح مولوی احمدعلی صاحب. با مقدمه و اضافات توفیق ه. سبحانی، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.

- موسوعة الحدیث، [www.islamweb.net](http://www.islamweb.net)

- نامه بهارستان، سال یازدهم، دفتر ۱۶، ۱۳۸۹ ش.

- نامه بهارستان، سال یازدهم، دفتر ۱۷، ۱۳۸۹ ش.

- نقاوة الادوار (نسخه خطی)، عبدالعزیز بن عبدالقادر مراغی، کتابخانه نور عثمانیه، به شماره ۳۶۴۶

- یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳ ش.

- دیوان حزین لاهیجی، با تصحیح، مقابل، مقدمه بیژن ترقی، چاپ دوم، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲ ش.

- دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۲ ش.

- دیوان دقیقی طوسی (به انضمام فرهنگ بسامدی) به اهتمام دکتر محمدجواد شریعت، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳ ش.

- دیوان قاسم کاهی، به کوشش احمد کرمی، سلسله نشریات ما، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.

- دیوان کامل امیر خسرو دهلوی، سعید نفیسی، با همت و کوشش م. درویش، چاپ دوم، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱ ش.

- دیوان لطف الله نیشابوری، سروده لطف الله بن سلیمان شاه نیشابوری (چاپ عکسی از روی دستنویس شماره ۲۳۲۱ کتابخانه ملی) به کوشش رسول جعفریان، چاپ اول، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰ ش.

- دیوان مولانا بیدل دهلوی، با تصحیح خال محمد خسته خلیل الله خلیلی، به اهتمام حسین آهی، چاپ سوم، تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۷۱ ش.

- رقعات مضحکات نعمتخان عالی، به اهتمام کتبان مقبول الدوله مرزا محمد مهدی علیخان بهادر قبول، چاپ سنگی هند، بی تا.

- علی نامه (منظومه‌ای کهن)، از سراینده‌ای متخلص به ربیع، تصحیح رضا بیات و ابوالفضل غلامی، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۹ ش.

- فرهنگ اردو - فارسی، دکتر سید باحیدر شهریار نقوی، بک تاک، با همکاری انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ دوم، ۱۹۹۳ م.

- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، چاپ هشتم، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱ ش.

- فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان اردو، تألیف دکتر شاهد چوهدری، چاپ اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.

- فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطی فارسی و عربی (جلد سوم) کتابخانه حکیم سید ظل الرحمن (علیگر - هند)، مرکز میکروفیلم نور، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.

- کتاب الصیدنه فی الطب، ابوریحان بیرونی، به تصحیح و مقدمه و تحشییه عباس زریاب، تهران: چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰ ش.

- کلمات الشعراء نگاشته محمد افضل سرخوش، تصحیح علیرضا

